

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هفتمین مسئله از مسایل هفده گانه ای که مربوط به احکام مهر است و مرحوم محقق ذکر فرمودند، مشتمل بر چند فرع است که قسمت مهم اینها درباره شرط هایی است که بعضی مخالف شرع است و بعضی مخالف نیست. فرمودند: «السابعة: إذا شرط في العقد ما يخالف المشروع مثل أن لا يتزوج عليها أو لا يتسرى بطل الشرط و صح العقد و المهر»، این فرع اول؛ «و كذا لو شرط تسليم المهر في أجل فإن لم يسلمه كان العقد باطلا» این شرط فرمودند مشروع نیست، «لزم العقد و المهر و بطل الشرط»؛ سوم: «و كذا لو شرط أن لا يفتضاها لزم الشرط و لو أذنت بعد ذلك جاز عملاً بإطلاق الرواية و قيل يختص لزوم هذا الشرط بالنكاح المنقطع و هو تحكم»^۱.

قبل از این فرع اخیر، راجع به آن فروع مقداری بحث شد. اصل بحث این است که شرط اگر مخالف شرع باشد عقلاً و نقلاً نافذ نیست؛ عقلاً نافذ نیست برای اینکه شرطی که مخالف شرع است چگونه شارع آن را امضا بکند؟! اصلاً امضا کردنش به این است که این مخالف شرع نباشد و نقلاً هم چند تا روایت بود که فرمود اگر شرطی خلاف کتاب و سنت بود نافذ نیست.

گاهی شرط، مخالف شرع نیست بلکه مخالف مقتضای عقد است، این شرط عقلاً باطل است یعنی دلیل عقلی بر بطلان او هست حالا ممکن است دلیل نقلی هم تأیید بکند، چرا؟ برای اینکه عقد واحد اگر مشروط به شرطی بود

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۳.

که این شرط با محتوای اصلی عقد مخالف بود، جدّ عاقد متمشّی نمی‌شود، عاقد که دارد انشاء می‌کند یک نقل و انتقالی را دارد انشاء می‌کند اگر در متن این عقد شرطی باشد که مخالف مقتضای عقد باشد جدّ او متمشّی نمی‌شود نه اینکه عقد هست و باطل است عقد نیست، چگونه دو کاری که مخالف هم‌اند هر دو را انشاء می‌کند و هر دو را می‌طلبد؟! این یک مطلب. مطلب دیگر این است که شرطی که مخالف شرع است یعنی در محدوده حکم شارع دخالت کند؛ اما اگر در محدوده فعل مکلف دخالت کند که خلاف شرع نیست. گاهی انسان یک مستحبی را نذر می‌کند یا سوگند یاد می‌کند این می‌شود واجب، این در حکم شرع دخالت نکرد در فعل خود دخالت کرد، او که نذر نمی‌کند یا سوگند یاد نمی‌کند که حکم شرعی عوض بشود، او که نذر «نافلة اللیل» کرد معنای آن این نیست که او قصد دارد نافله لیل را واجب کند، نه نافله لیل همچنان مستحب هم هست، چون قصد وجه لازم نیست. اگر کسی نذر نماز شب کرد و فتوای او یا فتوای مرجع او این بود که قصد وجه لازم است، این حتماً باید قصد استحباب بکند، چرا؟ چون او نذر کرده است که نماز شب بجا بیاورد، یک؛ حکم شرعی نماز شب در شریعت استحباب است، دو؛ او برای امتثال باید نماز شب را به قصد استحباب بیاورد، سه؛ آنکه واجب می‌شود نماز شب نیست، وفای به نذر است، چهار؛ بر این شخص واجب است که نماز شب مستحب را بیاورد.

یک بیاناتی مرحوم آقای نائینی (رضوان الله تعالی علیه) داشتند که مرتّب مورد نقد سیدنا الاستاد امام (رضوان الله تعالی علیه) بود، نه تنها مرحوم آقای نائینی بسیاری از بزرگان دیگر می‌گفتند که وقتی آدم مستحبی را نذر کرد این مستحب می‌شود واجب و رجحان آن اکید است. خیر یعنی خیر! نماز شب که واجب نمی‌شود، وفای به نذر واجب می‌شود، اینها دو تا عنوان‌اند در عالم تکلیف؛ بر این شخص واجب است که نماز شب را به قصد استحباب بیاورد، دلیل وجوب رفته روی وفا، نه روی «صلاة اللیل»! این «أوفِ بعهدک»، «أوفِ بنذرک» یعنی این وفای به نذر

واجب است؛ منتها وجوب وفای به نذر این است که نماز شب مستحب را به قصد استحباب بیاورد، نماز شب واجب نمی‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: نه، هیچ یعنی هیچ! آن یکی مربوط به محدوده حکم است، این یکی محدوده فعل است؛ بر این شخص واجب است که نماز شب مستحب واجب را به قصد استحباب بیاورد. اگر چنانچه قصد وجه لازم نبود، نه خودش نه مرجعش قصد وجه را لازم ندانست، او که همان «صلاة اللیل» را قصد می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، آنچه که بر عهده او است وجوب وفا است، وفا بکند «بکل شیء»؛ اگر آن امر توصلی است که توصلی است، اگر امر تعبیدی است تعبیدی است، اگر قصد وجه لازم است قصد وجه او را باید بکند، اینجا دو امر است دو تکلیف است. اگر چنانچه «صلاة اللیل» را انجام نداد عقاب می‌کنند که چرا به عهد خود وفا نکردی نه چرا نماز شب نخواندی. آن بزرگوار نظر شریفشان این است که مستحبات با نذر و امثال نذر رجحانش اُکید می‌شود، می‌شود واجب؛ «صلاة اللیل» گاهی ذاتاً مستحب است ولی «بالنذر» واجب می‌شود، خیر! «بالنذر» واجب نمی‌شود آنکه واجب می‌شود وفای به نذر است نه «صلاة اللیل»! محور احکام و عناوینش جداست.

پس این شخص اگر در مدار حکم شرعی دخالت کرد، بله این می‌شود خلاف شرع؛ اما اگر در محور فعل خود دخالت کرد که خلاف شرع نیست. در مسئله «خيارات» که در جلسات گذشته مثال آن گذشت شاهد این است، در مسئله‌ای که فعلاً در روایات ما محل بحث است شاهد این است. او در متن عقد شرط می‌کند که همسر دیگر نگیرد، نه شرط بکند که بر او جایز نباشد.

پاسخ: همین تحلیل شاهد است که روایت را باید این طور معنا کرد به قرینه شواهد فراوان؛ در شواهد فراوان در اسقاط خيارات همه فقها فتوا دادند و نص هم امضا می‌کند، آنجا یعنی چه؟ اینکه می‌گوید من عقد می‌کنم به شرطی که خيار مجلس نداشته باشم؛ یعنی به شرطی که شارع مقدس - معاذ الله - خيار مجلس نیاورد؟ «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ»^۱ نباشد؟ یا نه «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ» هست منتها خيار حق مسلم طرفین است، شرط می‌کنند که اعمال نکنند، چرا در آنجا احدى مخالفت نکرد؟ اگر چنانچه شارع مقدس گفت «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»، ساير خيارات هم همین طور است؛ حالا اينها در متن قبالة نوشتند به شرط اسقاط خيارات ولو خيار غبن یا غبن در غبن، چرا اينجا جايز است مگر اين شرط آمده جلوی «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ» را گرفته؟! اين شرط آمده گفته «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ» می‌گوید طرفین خيار دارند یا قبول یا نکول؛ قبول و نکول به دست ما است و ما الآن قبول داریم، همین!

اينجا هم اگر کسی «بالصراحة» بگوید به اينکه يقيناً شارع مقدس تعدد زوجات را تجویز کرده است و ما هم قبول داریم؛ اما جايز دانسته بر ما، واجب که ندانسته است، قبول و نکول آن به دست ما است، ما شرط می‌کنیم که اين را نکنیم، حالا اگر شرط کردند که اين کار را نکنند، عيب دارد؟! اين يقيناً عيب ندارد. به شرط تعدد زوجات، يقيناً عيب ندارد. اگر مدار شرط، فعل مکلف باشد «قبولاً و نکولاً»، اين عيب ندارد؛ اما اگر تعدی بکند مدار شرط محدوده حکم شرع باشد اين يقيناً جايز نیست و هيچ احدى هم فتوا نمی‌دهد. او شرط بکند در محدوده حکم شرعی که شارع اين حکم را نیاورد يعني اينکه شرعاً جايز است - معاذ الله - جايز نباشد، چنین چیزی را مسلمانی شرط نمی‌کند.

۱. الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۷۰.

بنابراین این شرطی که گفتند مخالف شرع است ناظر به آن است که من این اختیار را شرعاً نداشته باشم، بلکه این می‌شود خلاف شرع؛ اما اگر شرط بکنند به اینکه من این کار را می‌خواهم بکنم یا آن کار را نکنم، این عیب ندارد؛ نظیر اسقاط خيارات.

شرط دیگر این است که شرط بکنند اگر مهریه را تا فلان وقت نداد نکاح باطل باشد، یک حکم شرعی را شما جعل کردی! نکاح یا به وسیله طلاق یا به وسیله فسخ یا به وسیله انفساخ حقیقی یا به وسیله انفساخ حکمی، به «أحد أمور أربعة» از بین می‌رود؛ شما شرط بکنی که اگر من مهریه را ندادم عقد از بین برود یعنی چه؟ یعنی دارید بدعت می‌گذارید! لذا این را گفتند جایز نیست، او در فضای حکم شرع دخالت کرده است. این عقد نکاح بخواید از بین برود یا به طلاق است یا به فسخ است یا به انفساخ حقیقی است «و هو موت أحد زوجین» یا آنچه که به منزله انفساخ است و آن - معاذ الله - ارتداد است، غیر از این امور عقد نکاح منفسخ نمی‌شود، شما گفتید اگر ما مهریه را دیر دادیم این عقد فسخ بشود، این دخالت در فضای شرع است، این یقیناً خلاف شرع است؛ اما آنجا این طور نیست، این محدوده فعل آدم است.

پس «عقلاً و نقلاً» شرط مخالف شرع نافذ نیست؛ عقلاً شرطی که مخالف مقتضای عقد باشد نافذ نیست، نقلاً هم البته تأیید می‌کند. این قسم اخیر که شرط کرده اگر مهر را تا فلان وقت ندهد نکاح باطل می‌شود، این «بطل الشرط و العقد» اصل عقد باطل است، یک چنین عقدی ما نداریم که شخص مکلف بتواند در فضای حکم شریعت دخالت کند! در بعضی از قسمت‌ها فرمودند که این شرط باطل است؛ ولی عقد و مهر صحیح است. در بعضی از موارد شرط به فضای مهر تعلق می‌گیرد؛ اگر این شرط فاسد شد آن مهر هم فاسد می‌شود ولی همچنان عقد صحیح است، چرا؟ برای اینکه وزان مهر در نکاح، وزان ثمن در بیع نیست. اگر یک شرطی به فضای ثمن راه پیدا

کرد، اولاً؛ و این شرط فاسد بود، ثانیاً؛ ثمن را فاسد می‌کند، ثالثاً؛ ثمن در بیع رکن است، رابعاً؛ این بیع باطل است، خامساً؛ اما اگر یک شرطی فاسد بود به فضای مهر راه پیدا کرد، مهر را فاسد می‌کند بدون اینکه عقد را فاسد بکند برای اینکه مهر نه جزء عقد نکاح است و نه شرط عقد نکاح، یک چیز بیگانه‌ای است؛ به دلیل اینکه اگر عقد بکنند «بلا مهر اصلاً» یا شیء «بین الغی» را مهر قرار بدهند مثل خمر و خنزیر، بله این «مهر المسمی» باطل است تبدیل می‌شود به «مهر المثل عند المساس». مهر در باب نکاح به منزله ثمن در بیع نیست. آنجا اگر شرط، فاسد بود و به حریم ثمن راه پیدا کرد، ثمن را آلوده می‌کند و ثمن رکن است در بیع؛ اما اینجا می‌گویند «بطل الشرط» و اگر به مهر سرایت کرد «بطل الشرط و المهر» اما عقد همچنان باقی است.

این سخنان برابر قواعد اولیه است. نصوص خاصه در مسئله دو طایفه است: یک طایفه همین را تأیید می‌کند، یک طایفه مخالف است. درباره این نصوص دو نظر است: مرحوم شهید در مسالک می‌گوید این روایتین این دو طایفه هر دو را به ضعف رمی کرده است «مع ضعف السند»^۱ چون در هر دو «محمد بن قیس» هست؛ ولی صاحب جواهر این روایتی که مربوط به باب کنونی ما است از آن به صحیح یاد می‌کند،^۲ سرّش آن است که «محمد بن قیس» تقریباً بیش از ۳۵۰ جا نام او هست؛ یعنی بیش از ۳۵۰ روایت «محمد بن قیس» در آنجا حضور دارد. «محمد بن قیس» هم پنج - شش نفرند که در بعضی از موارد مشترک‌اند و در بعضی از موارد مشخص است کدام است، ضعیف است یا قوی. در اینجا روایتی که می‌گوید این شرط می‌تواند درست باشد یا آن شرط نمی‌تواند درست باشد که صاحب جواهر هم به آن استدلال کرده، صحیح است، معتبر است، آن «محمد بن قیس» صحیح

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۴۶.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۹۶.

است نه «محمد بن قیس» ضعیف. برای یک فقیه کار آسانی نیست که در بین این ۳۵۰ روایت که در اینها «محمد بن قیس» هستند، کدام یک از اینها «محمد بن قیس» صحیح و کدام یک از اینها «محمد بن قیس» ضعیف است. غرض این است که اگر مرحوم شهید در مسالک هر دو روایت را به ضعف رمی می‌کند، برای اینکه «محمد بن قیس» در هر دو جا هست و این بزرگوار خیال می‌کند که «محمد بن قیس» در هر دو روایت همان «محمد بن قیس» ضعیف است؛ اما اینکه صاحب جواهر این روایت محل بحث را از او به «صحیح» یاد می‌کند برای اینکه این «محمد بن قیس»ی که در این بخش از روایت قرار دارد، «محمد بن قیس» صحیح است.

یک بار همین فروع سه‌گانه را در نظر داشته باشید تا به روایات برسیم. فرع اول در این مسئله هفتم این بود که «إذا شرط فی العقد ما یخالف المشروع مثل أن لا یتزوج علیها» که باید تفسیر بشود؛ یعنی او شرعاً حق نداشته باشد، بلکه این خلاف شرع است؛ اما اگر شرط بکند که من این کار را نکنم، این خلاف شرع نیست؛ مثل اسقاط خیار خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ انصاری را! آن را باز کرده است، فرمود اینکه می‌گوید من خیار نداشته باشم یعنی شرعاً من خیار نداشته باشم، بلکه این خلاف شرع است؛ اما من شرعاً خیار دارم ولی چون مختارم می‌توانم قبول و می‌توانم نکول، من نمی‌کنم این کار را، این را می‌گویند درست است. «بالصراحه» در بحث خیارات مکاسب مرحوم شیخ و امثال شیخ تبیین کردند که اسقاط خیار یعنی چه؟ اسقاط خیار یعنی من خیار نداشته باشم؟ این خلاف شرع است؛ من خیار داریم ولی اعمال نمی‌کنم این خلاف شرع نیست. آنجا که می‌گوید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» شارع که «بیده الحکم» ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۱ بیان کرده که تو خیار داری، من چطور بگویم به شرطی که خیار نداشته باشم؟! اما چون خیار حقی است به دست «ذی الخیار»، طرفین به دست او هستند، او شرط می‌کند

۱. سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷.

که این را اعمال نکند، بر او واجب نیست که اعمال بکند. «مثل أن لا يتزوج عليها أو لا يتسرى» یعنی کنیز نگیرد اینجا «بطل الشرط» برای اینکه این دخالت کرده در حریم حکم شرعی یعنی من شرعاً این حق را نداشته باشم، «و صح العقد و المهر» با اینکه این گونه از شروط یا به سود زوجه است یا به زیان زوج که در مهر راه پیدا کرده است وگرنه شرطی که هیچ ارتباطی به طرفین نداشته که وارد نمی‌کنند؛ ولی «مع ذلک» در اینجا مهر صحیح است برای اینکه مهر رکن نیست مهر را فاسد نمی‌کند، «و کذا لو شرط تسليم المهر في أجل»؛ اگر شرط بکند که این مهر را تا فلان مدت باید بدهد، اگر نداد «فإن لم يسلمه كان العقد باطلا»؛ شرط کردند که اگر تا فلان وقت این مهریه را نداد عقد باطل است، عقد با همین امور چهارگانه باطل است، عقد نکاح عقد لازم است و لزوم آن صبغه حکمی دارد نه حقی؛ لذا شرط خیار نمی‌شود در آن کرد که ما هر وقت خواستیم به هم بزنیم، برخلاف بیع، بیع لزوم آن حقی است و این در موقع «شرط الخیار» و امثال خیار این چنین است، می‌توانند به هم بزنند یا نزنند، دست خودشان است، برخلاف لزوم نکاح که حکمی است، نمی‌تواند شرط خیار داشته باشد و مانند آن. «فإن لم يسلمه كان العقد باطلا» این خلاف شرع است، چون عقد به وسیله تقدیم و تأخیر مهر باطل نمی‌شود به «أحد أمور أربعة» باطل می‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: چرا! الآن فضای جامعه هم همین طور است، فعل خارجی هم همین طور است. الآن بعضی از امور است که مستحب است بعضی از امور است که مکروه است؛ چه مستحب، چه مکروه طرفینش در اختیار مکلف است منتها حالا یکی رجحان دارد، یکی مرجوح است. اگر نذر کرده که آن مستحب را انجام بدهد می‌شود واجب. این واجب می‌شود یعنی در فضای حکم شریعت این واجب است یا در محدوده فعل، او ملزم است که این کار را انجام بدهد؟ برخی از کارها مرجوح است مکروه است؛ شخصی نذر می‌کند یا سوگند یاد می‌کند که فلان کار را نکند مثلاً اکل

در حال مشی، این بر او حرام می‌شود که این کار را انجام بدهد، اینکه این کار مکروه بر او حرام است یعنی - معاذ الله - در فضای شرع دخالت کرده؟ اینکه نیست. یک مکروه‌ای با نذر یا یمین می‌شود حرام، یک مستحبی با نذر یا یمین می‌شود واجب یعنی محدوده فعل وجوب و حرمت پیدا می‌کند، نه محدوده حکم شریعت؛ لذا اگر خواست این شخص به نذرش وفا کند و قصد وجه لازم بود باید نماز شب را به قصد استحباب بیاورد، چرا؟ چون آنکه واجب است وفای به نذر است «أوف بندرک»، نه «صلّ صلاة اللیل»، «صلّ صلاة اللیل» همچنان به استحبابش باقی است. این محدوده‌ها را که فرق بگذاریم، معلوم می‌شود که کدام نذر مشروع است و کدام نذر مشروع نیست، کدام سوگند مشروع است و کدام سوگند مشروع نیست.

پرسش: ...

پاسخ: قصد می‌کنم که - معاذ الله - تشریع کنم؟!

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خب! آن وقت این نذر صحیح است، چرا؟ چون این نذر کرده نماز شبی که بر او مستحب است مستحباً بیاورد، آنچه که بر او واجب است وفای به نذر است نه «صلاة اللیل»! لذا در قیامت می‌گویند چرا به نذر خود عمل نکردی؟! منتها عمل به نذر به این است که «صلاة اللیل» را داشته باشد. این خلط مرحوم آقای نائینی (رضوان الله تعالی علیه) و امثال آقای نائینی مرتّب مورد نقد سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) بود و حق هم با ایشان است، چون ما دو تا عنوان داریم: یکی نذر و یکی «صلاة اللیل»؛ نذر وفایش واجب است، «صلاة اللیل» همچنان مستحب. کسی که نذر کرده نماز شب بخواند، نماز شب واجب نمی‌شود، وفای به نذر واجب می‌شود

به طوری که اگر چنانچه قصد وجه لازم بود، این شخص باید نماز شب را به قصد استحباب بیاورد، چون عنوان وفای به نذر چیزی است و عنوان «صلاة الیل» چیز دیگر است.

در این بخشی که فرمود اگر تسلیم مهر که شرط شده اگر تا فلان وقت تسلیم نکرد «كان العقد باطلا»، اینجا «لزم العقد» و مهر، هر دو صحیح است اما «بطل الشرط» این شرط باطل است، برای اینکه خلاف شرع است. نکاح با «أحد أمور أربعة» باطل می‌شود، هرگز نکاح با این گونه از امور باطل شدنی نیست.

شرط اخیر که بعداً باید بحث بشود این است که «و كذا لو شرط أن لا يفتضاها» این شرط، لازم است چون «افتضا» یعنی ازاله بکارت که بر او واجب نیست حق او است، می‌تواند بکند می‌تواند نکند. این شرط چون یک مطلب جدیدی است این را «علی حده» باید ذکر کرد.

اما نصوص دو طایفه؛ این دو طایفه روایاتی که مرحوم شهید دارد که متعارض‌اند، بعضی از اینها در همین «ابواب مهور» باب ده است و بعضی از اینها در باب بیست است که یکی پس از دیگری به اینها حالا اشاره می‌شود.

در روایت‌های باب بیست یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۷۵ باب بیست، روایت اول که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ عَنْ حَمَّادَةَ بِنْتِ الْحَسَنِ أُخْتِ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ» نقل کرده است این است: «قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَشَرَطَ لَهَا». معلوم می‌شود که این جزء متعلقات مهر است، یک؛ گاهی به نفع زوجه است، دو؛ گاهی به ضرر زوجه است علیه زوجه است، سه؛ اینکه دارد «و شَرَطَ لَهَا» معلوم می‌شود این شرط به عنوان نفع زوجه است که جزء متممات مهر است. «و شَرَطَ لَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا وَ رَضِيَتْ أَنْ ذَلِكَ مَهْرُهَا»؛ او نه تنها راضی شد، این را هم به عنوان مهر قبول کرد.

«قَالَتْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا شَرْطٌ فَاسِدٌ»، چون شما حکم شرعی را عوض کردی و مهریه قرار دادی.

«لَا يَكُونُ النِّكَاحُ إِلَّا عَلَى دِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ» شما آمدید در شریعت حکم شرعی را برداشتید یک حکم دیگر جای آن گذاشتید، این را مهر قرار دادید؛ این، هم شرط فاسد است و هم مهر فاسد است. این روایت یک باب بیست.

روایت دوم باب بیست این است که مرحوم کلینی «عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّ ضُرَيْسًا كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ حُمْرَانَ فَجَعَلَ لَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا وَلَا يَتَسَرَّى أَبَدًا فِي حَيَاتِهَا وَلَا بَعْدَ مَوْتِهَا» در اینجا ضُرَیس این کارها را کرده «كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ حُمْرَانَ» دختر حمران همسر ضریس بود و ضریس برای همسر خود این مطلب را به عنوان مهر مثلاً قرار داد که تا زنده است همسر دیگر نگیرد، اگر همسر او که بنت حمران است مُرد بعد از مرگ او هم همسر دیگر نگیرد، او این کار را کرده - بعد حالا حضرت پاسخ خیلی حکیمانه می‌دهند که بعد روشن می‌شود - «فَجَعَلَ» این ضریس برای همسر خود این کارها را یک: «أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا وَلَا يَتَسَرَّى» نه زوجه منقطع یا دائم بگیرد و نه کنیز، دو: «أَبَدًا فِي حَيَاتِهَا وَلَا بَعْدَ مَوْتِهَا» این کار مطلق است چه در زمان او و چه بعد از مرگ این زن باز هم او زن دیگر نگیرد یا با کنیزی تحلیل نشود. «عَلَى أَنْ جَعَلَتْ لَهُ هِيَ أَنْ لَا تَتَزَوَّجَ بَعْدَهُ أَبَدًا» این شرط در قبال آن شرط است یعنی این شوهر گفت من تعهد می‌کنم که همسری نگیرم؛ چه شما زنده باشید و چه مُرده، در برابر این شرط زوجه او تعهد می‌کند که بعد از مرگ شما شوهر نکنم، قبل از مرگ او که جا برای تجدید فراش او نیست؛ لذا در مسئله زوج فرمود «حياً و میتاً»، در مسئله زوجه فرمود «میتاً»، چون زوجه که نمی‌تواند در زمان زنده بودن شوهرش، شوهر کند؛ لذا در مسئله زوج فرمود چه زوجه زنده باشد چه مُرده او تجدید فراش نکند، در مسئله زوجه فرمود بعد از مرگ شوهرش تجدید فراش نکند، این کار را کردند. «وَجَعَلَا عَلَيْهِمَا مِنَ الْهَدْيِ وَالْحَجِّ وَالْبُذْنِ وَكُلِّ مَالٍ لَهُمَا فِي الْمَسَاكِينِ» این را درباره کارهای خیر انجام می‌دهند، چه

وقت؟ «إِنْ لَمْ يَفِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ» اینها برای خودشان كفاره تعیین کردند که اگر چنانچه هر کدام برخلاف این عهد عمل کردند آنچه که امکاناتشان است، سفر حج است یا هدی است و مانند آن، این را در راه خیر به مساکین بپردازند، این کار را کردند. این تعهد خام جاهلی است. «ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» این ضریس به خدمت امام صادق (سلام الله علیه) مشرف شد گفت من با همسرم چنین تعهدی کردم که من اصلاً تجدید فراش نکنم چه او زنده باشد چه مُرده، او هم تعهد کرد که بعد از مرگ من تجدید فراش نکند و عهد کردیم که اگر برخلاف این نذر یا عهد عمل شد، این بخش وسیع اموال ما به مساکین اعطا بشود. «ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ» آن وقت حضرت این چنین فرمود: «فَقَالَ إِنَّ لِبَائِنَةِ حُمْرَانَ لِحَقًّا» این عیال ضریس که دختر حمران است او یک حقی دارد برای اینکه «حمران بن أعین، زرارۃ بن أعین» این خاندان از اصحاب خاص اینها بودند، شاگردان مخصوص اینها بودند، فرمودند یک حقی نسبت به ما دارد؛ اما «وَلَنْ يَحْمِلَنَا ذَلِكَ عَلَى أَنْ لَا نَقُولَ لَكَ الْحَقَّ» اینها البته از اصحاب ما هستند اما این باعث نمی شود که ما حق را نگوییم، ما می خواهیم بگوییم این شرط این تعهد باطل است و جناب ضریس که شما همسرتان دختر حمران است، این هم کار شما اشتباه است و هم کار او اشتباه است، هر دو خلاف شرع است. فرمود: «أَذْهَبُ فَتَزَوَّجْ وَتَسْرَّ» برو همسر بگیر، این «برو همسر بگیر» مثل «كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ»^۱ است، این امر اباحه است بر او واجب نیست که برود تجدید بکند؛ این ناظر به آن است که این تعهد شما مشروع نیست، شما می توانید تجدید فراش کنید و او هم بعد از مرگ شما می تواند تجدید فراش کند. اینکه فرمود برو ازدواج بکن معنای آن این نیست که بر او واجب است، این امر «للإباحه» است، «للترخيص» است مثل «كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ». «أَذْهَبُ فَتَزَوَّجْ وَتَسْرَّ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ» یک تعهد جاهلی

۱. سوره طه، آیه ۵۴.

است، این چه حرفی است؟! «وَلَيْسَ شَيْءٌ عَلَيْكَ وَلَا عَلَيْهَا» چون این نذر یا این تعهد یا این شرط خلاف شرع است، تعهدآور نیست؛ نه شما متعهد چیزی هستید نه همسران، هم شما می‌توانید در زمان حیات او و بعد از مرگ او تجدید فراش کنید هم او می‌تواند بعد از مرگ شما ازدواج مجدد کند. یک وفاداری جاهلی است که این وفاداری جاهلی را جزء کرم و امثال کرم می‌شمارند! چیزی که جزء خلاف شرع است و جزء تعصبات جاهلی است این را نمی‌شود به حساب شریعت آورد. تعهدهایی که «یوفون بعهدهم» آن عهدهای مشروع است که البته شارع مقدس بعضی از اینها را واجب و بعضی از اینها را مستحب و مانند آن قرار داد. «وَلَيْسَ شَيْءٌ عَلَيْكَ وَلَا عَلَيْهَا وَلَا لَيْسَ ذَلِكَ الَّذِي صَنَعْتُمَا بِشَيْءٍ» این یک آداب جاهلی است، این یک فضیلت دینی نیست، فضیلت اخلاقی نیست، شرعی نیست. آن وقت «فَجَاءَ فَتَسَرَّى وَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْلَادٌ»^۱ همین ضریس طبق رهبری وجود مبارک امام صادق آمد با کنیزی ازدواج کرد؛ حالا یا ملک یمین یا تحلیل یا هر چه هست، صاحب فرزندهایی شد و با برکت زندگی کردند، فرمود اینها چیست که شما انجام می‌دهید؟! این چه تعهد و تعصب جاهلی است؟!

روایت معارض هم در همین باب بیست، روایت چهار به این صورت است - که حالا اصل روایت را اجمالاً بخوانیم تا شرح آن بعد بیاید - که مرحوم شیخ طوسی «عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنصُورٍ بَرْجَ عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ طَلَقَهَا فَبَايَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُرَاجِعَهَا» یکی از ارادتمندان شما همسری داشت، این همسر را طلاق داد می‌خواهد دوباره با این همسر زندگی کند ازدواج کند رجوع کند، همسر این شرط را کرده که من به این شرط همسر شما می‌شوم که شما زن دیگر نگیری یا طلاق ندهی. «فَبَايَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُرَاجِعَهَا» شوهر اراده کرد که دوباره با این زن ازدواج کند. «فَبَايَتْ عَلَيْهِ» این زن حاضر نشد

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۷۶.

با او ازدواج کند، «إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُطْلَقَهَا وَلَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا» گفت شما تعهد بکن بگو «لِلَّهِ عَلَىَّ» که هیچ کدام از این دو کار را نکنم، نه با داشتن او همسر بگیرم نه اینکه او را طلاق بدهم، این دو تا کار. «فَأَبَتْ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ» یعنی این شوهر بگوید «لِلَّهِ عَلَىَّ» که هیچ کدام از این دو تا کار را نکنم «أَنْ لَا يُطْلَقَهَا»، یک؛ «وَلَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا»، دو. «فَاعْطَاهَا ذَلِكَ» این شوهر هم قبول کرد، این تعهد را سپرد، گفت «لِلَّهِ عَلَىَّ» که تو را طلاق ندهم، «لِلَّهِ عَلَىَّ» که تجدید فراش نکنم. «ثُمَّ بَدَأَ لَهُ فِي التَّزْوِيجِ بَعْدَ ذَلِكَ» بعد علاقه پیدا کرد که تجدید فراش کند. «فَكَيْفَ يَصْنَعُ» آمده حضور امام صادق (سلام الله علیه) که با این عهد چه کند؟ حضرت فرمود: «بُئْسَ مَا صَنَعَ» یک کار بدی کرد، این چه تعهدی سپرد؟! «وَمَا كَانَ يُذْرِيهِ مَا يَقَعُ فِي قَلْبِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» او چه می داند حوادث بعدی چیست؟ چه حادثه‌ای پیش می آید؟ می تواند این زندگی را ادامه بدهد یا نمی تواند؟ در قلب او چه می گذرد؟ این چه تصمیمی گرفته نسبت به آینده اش؟! «قُلْ لَهُ» برو به شوهر بگو «فَلْيَفِ لِلْمَرْأَةِ بِشَرْطِهَا» چرا این کار را کرد؟! حالا که تعهد سپرد این شرط را کرد، به این شرط وفا کند. این روایت معارض است. حرف شهید در مسالک این است که این روایت قبلی «محمد بن قیس» معارض دارد و آن این است که به این شرط عمل نکند. حالا راه علاج چیست؟ «فَلْيَفِ لِلْمَرْأَةِ بِشَرْطِهَا»، چرا؟ «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ». این ترک تزویج و تجدید فراش طبق آن روایت‌های یاد شده خلاف شرع تلقی شد، طبق این روایت چهار باب بیست موافق شرع تلقی شد. این است که در جمع بین اینها مرحوم شیخ طوسی در تهذیبین یک طور جمع کرد، فقهای بعدی مثل صاحب جواهر و اینها طوری دیگری جمع کردند که این مخالف با حرف‌های خاصه است، موافق با عامه است، این تقیة نازل شده است. یا در جهت صدور تصرف می کنند یا راه دیگری از راه‌ها؛ یا

سند یا صدور یا دلالت. صاحب جوهر در جهت صدور دخالت کرده و گفته این حمل بر تَقِيَّه است. ببینیم به کدام

یک از این انحاء سه گانه باید این معارض را پاسخ داد؟

«و الحمد لله رب العالمين»